

شماره
سال سوم اول دوم
مبارک سال ۱۳۹۰
زمستان

حاج آقا ابوالفضل موسوی زنجانی (م ۱۴۱۴ق) در کلام حضرت آیه الله شیرازی زنجانی (دام ظلّه)

مقاله‌نویسی

۱۶ و ۱۵
کتاب‌شیرازی

چکیده: زندگی نامه و ویژگی های اخلاقی آیه الله حاج سید ابوالفضل موسوی زنجانی (م ۱۴۱۴ق) مخصوص در مقایسه با پدرش سید جواد و سید رضا زنجانی در این مقاله یاد شده است. آیه الله شیرازی زنجانی از درس تفسیر او یاد می کند. نیز بعضی از خاطرات او از اساتیدش در نجف و پدرش سید محمد زنجانی و نکته ای از درس تفسیر او را نقل می کند. کلیدواژه ها: موسوی زنجانی، سید ابوالفضل - زندگی نامه و ویژگی های اخلاقی، تفسیر قرآن - سید ابوالفضل زنجانی، موسوی زنجانی، سید ابوالفضل - خاطرات، عالمان شیعه قرن ۱۴ و ۱۵، زنجان - عالمان قرن ۱۴ و ۱۵.

هذه المقالة عبارة عن سيرة وأحوال آية الله السيد أبو الفضل الموسوي الزنجاني (م ۱۴۱۴ق)، وخصائصه الأخلاقية، سيما في القياس مع أخويه السيد جواد والسيد رضا الزنجاني في بيان آية الله الفقيه السيد موسى الشيرازي الزنجاني، حيث يذكر دروسه التفسيرية، وجملة من ذكرياته في النجف الأشرف من مشايخه في النجف ووالده السيد محمد الزنجاني، ونكته تفسيرية من درسه.



آیه الله حاج سید ابوالفضل موسوی زنجانی (م ۱۴۱۴) در کلام حضرت آیه الله شبیری زنجانی (دام ظلّه)

ارشاد
مرحوم آیه الله حاج سید ابوالفضل موسوی زنجانی از فقها و مفسرین بنام عصر حاضر بود که با تمام جامعیت و جلالت مقام علمی و معنوی، کمتر شناخته شده است. آنچه پیش روست، بیانات حضرت آیه الله شبیری زنجانی (دامت برکاته) درباره ابعاد مختلف زندگی ایشان است. تواریخ بعد از فقره ها، نشان دهنده زمان بیان مطالب است.

مقایسه سه بـ
حاج آقا جواد، حاج آقا ابوالفضل و حاج آقا رضا زنجانی فرزندان مرحوم حاج سید محمد زنجانی بودند. بزرگتر از همه حاج آقا جواد، که پسرش آسید هاشم داماد مرحوم آقای حجت است. پس از وی حاج آقا ابوالفضل و از همه کوچک تر حاج آقا رضا است.

حاج آقا ابوالفضل و حاج آقا رضا علم از حاج آقا جواد بودند و حاج آقا ابوالفضل من حیث المجموع بر حاج آقا رضا ترجیح داشت. حاج آقا رضا در سرعت انتقال فوق العادگی داشت ولی معلومات بالفعل و اطلاعات تاریخی و تفسیری حاج آقا ابوالفضل ترجیح داشت. چون مرتب تر درس خواند بود. ظاهرأ حفظه اش هم اقوی بود. وی اگر چه سریع الا انتقال بود. اما حاج آقا رضا سریع انتقال بود. حاج آقا ابوالفضل شخص بسیار درستی بود و اصلاً اهل تصنع نبود. من تابستانی در زنجان نزد وی تفسیر خواندم و بر من حق استادی دارد. (شب ۱۳۸۷/۳/۲۹ ش)

نوه حاج میـ
آقای حاج سید محمد زنجانی پدر آقای حاج آقا ابوالفضل از رؤسای روحانیت و داماد آقای حاج میرزا ابوطالب زنجانی بود، بنابراین حاج آقا جواد، حاج آقا ابوالفضل و حاج آقا رضا نوه های دختری حاج میرزا ابوطالب جد بودند.

یوسف شعـ
شخصی به نام یوسف شعار جلسات تفسیر قرآن راه انداخته بود و دارای گرایش های

۱. عمده مطالب این بخش از کتاب جرعه ای از دریا (از منشورات مؤسسه کتابشناسی شیعه) و بخشی از آن نیز از کتاب یا نگاری ماندگار شرح احوال و مجموعه آثار مرحوم آیه الله سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی (تالیف جعفر یزوی، نشر سایه، چاپ ۱۳۸۶، ص ۱۵ - ۱۷) با تصحیح و بازنگری حضرت آیه الله شبیری زنجانی نقل گردیده است.

فکری خاص و مطرود علما بود و کتابی هم به نام تفسیر آیات مشکله قرآن منتشر کرد. این شخص نزد مرحوم حاج آقا ابوالفضل زنجانی رفت و آمد داشت.

یکی از رفقای ما به نام مرحوم دکتر شهاب که اهل علم بود، با مرحوم حاج آقا ابوالفضل ارتباط داشت. می گفت: روزی از باب تذکره حاج آقا ابوالفضل عرض کردم که آقا، گاهی اشخاصی نزد جناب عالی رفت و آمد دارند که دارای گرایش های فکری دیگری هستند، ممکن است حضورشان در محضر شما برای بعضی این طور تصور شود که سنجی بین شما و آن ها هست و مورد تأیید شما هستند، مانند یوسف شعار، که نظریات خاصی دارد.

ایشان فرمود: «شما می دانید که من پایبند حرف های عوام نیستم. افراد دارای عقاید مختلفی هستند، خودشان می دانند با خدای خودشان، اما تذکر شما تذکر خوبی است.» لذا روزی من در منزلشان بودم که یوسف شعار آمد و در ضمن صحبت ها در حضور مرحوم حاج آقا ابوالفضل گفت: اگر عثمان قرآن را جمع نکرده بود، ما مسلمان نبودیم! مرحوم حاج آقا ابوالفضل با تعبیر ترکی به او گفت: «سن یا زوخ...»، بله، توبیخ چاره مفلک، مسلمان نبودی! بعد به او گفت: «برو دست گاهت را جمع کن! این حرف ها چیست که می زنی؟ این جور معانی از کلمات قرآن را بر چه اساسی می گویی؟» خلاصه خیلی عصبانی شد و با او برخورد تندی کرد.

امامت جماعه روزی با آقای حاج سید مهدی روحانی و آقای احمدی میانجی از کنار منزل حاج آقا ابوالفضل زنجانی در تهران عبور می کردیم. وقت اذان مغرب بود. گفتیم: الآن داریم از کنار منزل حاج آقا ابوالفضل رد می شویم، من

ایشان را عادل می دانم و پشت سر ایشان نمازی خوانم. اگر شما موافق باشید، در بزم و نماز اول وقت را با ایشان بخوانیم، چون ایشان به نماز اول وقت معتقد است. گفتند: اگر شما می خوانی، ما هم می خوانیم. ایشان وقت های دیگر امام جماعت مسجد بود ولی در آن وقت امام جماعت نبود. خیلی وقت ها هم امامت ایشان برای تعطیل نشدن جماعت دیگران بود. مثلاً وقتی آقای آسید محمود طالقانی زندانی شد، حاج آقا ابوالفضل امامت مسجدش را قبول کرد، با اینکه آقای طالقانی در مقابل حاج آقا ابوالفضل خیلی اظهار کوچکی می کرد. به منزل ایشان رفتیم. قدری منتظر شدیم آماده نماز شود ولی ایشان چیزی نفرمود. رفقا گفتند: آقا، نماز نمی خوانید؟ حاج آقا ابوالفضل که می خواست احترام کند، گفت: حالا دیر نمی شود. گفتیم: نه آقا، ما برای اینکه از اول وقت محروم نشویم، اینجا آمدیم که از نمازتان بهره مند شویم. فرمود: نه، من امامت نمی کنم. سپس به من رو کرد و گفت: شما امامت کنید. با اینکه من موقعی که در زنجان بودم، شاگردش بودم و نزد وی تفسیری می خواندم. گفته آقایان هم هستند. ایشان گفت: من اطلاع نداشتم که آقایان هم امامت می کنند. ولی اطلاع داشتم که شما امامت می کنید، لذا شما را تخصیص به ذکر دادم. حال هریک از آقایان تمایل دارند، امامت کنند. خلاصه حاج آقا ابوالفضل حاضر نشد امامت کند و اکتفا کرد.

(دهه آخر ربیع الآخر ۱۴۳۲)

مورد توجه امام خمینیه
مرحوم حاج آقا ابوالفضل زنجانی انسان وارسته و بی اعتنا به جهات دنیوی بود. موقعی که آقای خمینی در پاریس بود، آقای آسید عبدالکریم موسوی اردبیلی برای دیدن ایشان به پاریس رفت. در آن وقت چند نفری به عنوان



شورای انقلاب از طرف آقای خمینی تعیین شده بودند. آقای خمینی به آقای آسید عبدالکریم فرمود: شما با آقای حاج آقا ابوالفضل صحبت کنید که در این شورا عضو شود. آسید عبدالکریم عرض کرد: شما به ایشان نامه ای بنویسید که من به او بدهم. آقای خمینی گفت: نه، نامه نمی خواهد. آقای آسید عبدالکریم گفت: پس من از طرف شما حامل پیام هستم. آقای خمینی گفت: بله. آسید عبدالکریم می گفت: من خدمت آقای حاج آقا ابوالفضل رفتم و گفتم: آقای خمینی از شما درخواست می کند که در شورای انقلاب شرکت کنید. ایشان فرصت خواست تا فکر کند. بعد از چند روزی فرمود: این امروز وظیفه سنگینی است و من اکنون توانایی مزاجی ندارم. این ابتدای امر بود. ولی بعداً از انقلاب فاصله گرفت. (دهه آخر ربیع الآخر ۱۴۳۲ و ۲۳ ماه رمضان ۱۴۳۳، مشهد)

نظر شهید مطهری ————— ری
مرحوم حاج آقا ابوالفضل کمتر در سیاست وارد می شد و نوعاً مداخلات او جنبه دینی داشت. وی بزرگ طرفداران نهضت آزادی و خیلی مورد احترام اشخاص بود. آقای مطهری هم در مقابل مرحوم حاج آقا ابوالفضل اظهار کوچکی می کرد. خودم شنیدم آقای مطهری در رادیو یا تلویزیون از مرحوم حاج آقا ابوالفضل با تعبیر «آیه الله العظمی» یاد کرد. وقتی آقای مطهری با حاج آقا ابوالفضل بود، حاج آقا ابوالفضل پیشنهاد می داد: «پیشنانما بود»^۲ (دهه آخر ربیع الآخر ۱۴۳۲)

رابطه ————— رادران
حاج آقا جواد زنجانی برادر بزرگتر حاج آقا ابوالفضل و حاج آقا

رضا، روحانی محترم و با اخلاقی بود ولی اخوان دیگر افضل بودند. وی ساکن زنجان بود و زودتر از دو برادر دیگر از دنیا رفت.

هم حاج آقا جواد و هم حاج آقا رضا برای حاج آقا ابوالفضل احترام خاصی قائل بودند و از او با کلمه «آقا» تعبیر می کردند. حاج آقا رضا در مقابل حاج آقا ابوالفضل خیلی اظهار کوچکی می کرد. حاج آقا ابوالفضل سه سال بزرگتر بود ولی حاج آقا رضا به گونه ای به حاج آقا ابوالفضل احترام می کرد که گویا به پدرش احترام می گزارد.

(رجب ۱۴۳۲)

حاج آقا ابوالفضل هم خیلی به حاج آقا رضا علاقه مند بود. وقتی حاج آقا رضا از دنیا رفت، حاج آقا ابوالفضل خیلی شکسته شد، به گونه ای که این شکستگی در چهره اش مشهود بود.

حاج آقا ابوالفضل با اینکه شخصیت والای بود، در مرض وفات حاج آقا رضا، خود از عیادت کنندگان پذیرایی می کرد.^۳

هر چند هر دو برادر صراحت لهجه داشتند، اما حاج آقا ابوالفضل بیشتر مبادی آداب بود. مرحوم حاج آقا ابراهیم - اخوی ما - می گفت: تلفن زنگ زد و من گوشی را برداشتم و به خیال اینکه یکی از دوستان است، شروع کردم به شوخی کردن با او. بعد فهمیدم حاج آقا ابوالفضل است و خیلی خجالت کشیدم. حاج آقا ابوالفضل زنگ زده بود که حاج آقا ابراهیم را برای منبر در منزلش دعوت کند.

مرحوم حاج آقای والد در دفتری که یادداشتهای مختلفی

۲. از جمله تعابیر شهید مطهری درباره مرحوم حاج آقا ابوالفضل زنجانی این است: «آیه الله سید ابوالفضل موسوی زنجانی ایشان هم مرد بسیار جلیل القدر و مجهول القدری است. مجتهدی مسلم العاده و عادل مسلم الاجتهاد است» (مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲، ص ۴۳۰).

۳. دکتر شهاب می گفت: حاج آقا ابوالفضل به حاج آقا رضا می گفت: حیف که ناخوشی قابل انتقال نیست. اگر قابل انتقال بود، من آرزو می کردم ناخوشی شما به من منتقل شود. (ش).

در باره وجه قبول نیابت آسید محمود می فرمود: دیدم خیلی از جوانان وقصر تحصیل کرده، به وسیله همین مسجد وآسید محمود باین ارتباط پیدا کرده اند. لذا برای اینکه این جوان ها از دست نروند، قبول کردم که تا مدتی که ایشان در زندان است، نیابت کنم.

آسید محمود از این جهت که جوانان را مسجدی وبا دین آشنا کرده بود، خوب بود. شنیدم ایشان در منبر هم موفق بود و از این راه طبقه تحصیل کرده را به دین جذب می کرد. ایشان مبارز به دستگاه حکومت شاه معترض بود و روشنفکری های مخصوصی داشت که افراد ولایتی نمی پسندیدند.

دوری از ریا و تصنع
یک ویژگی در مرحوم حاج سید ابوالفضل بود که به یک معنا نقطه قوت است و در نظر بعضی نقطه ضعف. ایشان معرض از ریا و تصنع در رفتار و گفتار و به طور کلی در زندگی بود. دورویی نداشت. در وصیت نامه هم متذکر شده که پس از مرگش از کلیه رسوم وعادات که در آیین اسلام تجویز نشده، پرهیز کنند. پس از شنیدن خبر درگذشت ایشان، با حاج آقا رضا صدر به منزلشان رفتیم. حاج آقا رضا خواستند اعلامیه ای بدهند که خبر درگذشت او به اطلاع عموم برسد. وقتی خواستند «آیه الله العظمی» بنویسند، مرحوم مهندس بازرگان حضور داشت. آقای بازرگان گفت: آن مرحوم وصیت کردند که از ذکر چنین القابی خودداری شود. لذا مرحوم حاج آقا رضا خیلی ساده اعلامیه نوشتند و

در آن نوشته اند: مطلبی درباره مواضع ذلت ومواضع شرمندگی نوشته: از جمله نوشته است: یکی از مواضع شرمندگی «بیگانه را آشنا پنداشتن و با او شوخی کردن» است.

(۲۳ ماه رمضان ۱۴۳۳، مشهد مقدس)

تنها حرف منصفانه
حاج آقا ابوالفضل درباره ایام تحصیل خود در نجف اشرف میفرمود: وقتی به نجف رفتم، چند روزی درس مرحوم آقاضیاء عراقی شرکت کردم و بعداً دیگر نرفتم. تحصیل در نجف مثل قم نبود که به هر درسی خواستید، بروید و بعد هم نروید. امکان داشت ترک درس به استاد برخورد. بخصوص شخصی مثل حاج آقا ابوالفضل که فردی ممتاز و از خانواده های محترم بود. پدرش مرحوم حاج سید محمد شخصیتی سرشناس و خودش شخصی باهوش، فہیم، فاضل و خیلی باوقار بود. حاج سید ابوالفضل گفت: روزی آقاضیاء را دیدم، فرمود: شما را زیارت نمی کنیم، عرض کردم: حوزه علمیه نجف را یک گلستان پراز گل می دانم. اگر کسی وارد گلستان شد و یک گلی را استنشام کرد، معنایش این نیست که بقیه گل نیستند، همه آن ها گل و معطرند، ولی هر کسی یک گل برمی دارد....

مرحوم آقاضیاء بعد از شنیدن حرفه فرمود: «این تنها حرف منصفانه ای است که من تا کنون از یک معتمد شنیده ام». تا آخر هم درس ایشان نرفتم و هرگز از این رفتار من کدورتی به دل نگرفت.

امامت مسجد هدای
آقای حاج آقا ابوالفضل با آن جلالت قدر در مدتی که آسید محمود طالقانی زندانی بود، پذیرفت که به جای ایشان در مسجدش نیابت کند. با اینکه خود حاج آقا ابوالفضل خیلی معنون و دارای شخصیت سطح بالایی بود. ایشان

۴. در بخشی از وصیت نامه ایشان چنین آمده است: «پس از انجم وظایف شرعی غسل و تکفین و نماز به مباشرت اشخاص باصلاحیت، جنازه را به زنجان برده، در مقبره خانوادگی در ایوان خارج از بقعه دفن بنمایند و مصارف لازمه را هر دو فرزند نامۀ عهده دار خواهند بود و از مترکات برداشت خواهند نمود و اگر حمل جنازه به زنجان با مشکلاتی مواجه گردد، در گورستان عمومی کرج یا دیگری از روستاهای نزدیک تهران در گورستان عمومی



خبر ارتحالشان را اعلام کردند.

حاج آقا ابوالفضل به من لطف خاصی داشت. خداوند او را با اجداد طاهرش محشور فرماید!

رساله ای درباره حیلہ های رب

حاج آقا ابوالفضل مرد با فضیلتی بود. وی رساله ای درباره حیلہ های ربا دارد که در آن اشکال کرده و گفته است: حیلہ ها با حکمت هایی که در تحریم ربا آمده، نمی سازد، مگر ضرورت واضطرار باشد و جمله «نعم الشیء الفرار من»

محل به خاک سپارند و روی سنگ علامت جز تاریخ وفات، چیز دیگر نوشته نشود. هجنان در تشیع جنازه از کلبه رسوم و عادات مانند گستردن طاقه شال بر روی تابوت و گذاشتن عمامه بر آن و تأخیر دفن به انتظار بیشتر شدن شرکت کنندگان مشایعت و نهادن شاخ گل بر روی قبر که در آیین اسلام تجویز نشده، پرهیز نمایند و به جای این گونه تشریفات مبتذل در پیش و پس نماز میت و بعد از رفتن و در مجلس ترجیه (اگر منعقد بنمایند) از اشخاص حاضر و به وسیله آنان از غایبین و مخصوصاً از آنان که با این حقیر تماس بیشتری داشتند، برایم طلب عفو و بخشش بنمایند و یاداش بخشایش را که لطفاً به نص قرآن مجید ضمانت شده است، در مد نظر قرار داده و از قصور و تقصیر که درباره آنان از این حقیر سر زده است، درگذرند. «ولی عفو و لیصفحوا الا تحین أن یغفر الله لکم». و اگر قاری یا خطیبی به مجلس ترجیه دعوت کنند، اکیداً بپارند از به کار بردن القاب متداول و مبتذل درباره این حقیر جداً بپرهیزند و فضیلت و منقبتی برایم ننراشند، چه خوش گفته است: «لا متحنی الا بعبید، فاته اشرف أساق» (مرا جز به نام بنده خدا مخوان، چه آن، شریف ترین نام های من است)، و چون دستور شرعی برای هفته و چهلم و سالگرد وفات به نظر نرسیده است، از مراسم متداول که غالباً به منظور خوندن یا خواندها به طور روز افزون تنوع پیدا کرده است، و جز اسراف و تبذیر عنوان دیگری ندارد، خودداری نمایند، و هر چه در این موارد صرف خواهد شد، نقداً یا به صورت خوراکی (مواد غذایی) به مستندان بدهند و این یگانه صدقه و احسانی است که به حال من دست از هم جا کوتاه و فرزند نام سوزمندی می باشد. این شاء الله موفق خواهند شد. از خوشاوندان دور و نزدیک حلیت می طلبم و از دختران عزیزانه خواهشمندم در عزای من از شین و فریاد و بی تابی و به سروسینه زدن خودداری نمایند، و به اشک چشم که مجاز و غیر اختیاری است، استفا کنند و اگر مصیبت را از دست ندهند، سید ابوالفضل موسوی، ۲۴ اسفند ۱۴۰۸ (یادگاری ماندگار، ص ۵۹-۶۰).

الحرام إلى الحلال»^۵ هم دلالت بر همین معنای کند، زیرا فرار از حرام در جایی است که اضطرار و ضرورت انسان را وادار به ارتکاب حرام کند. آن وقت فرار از آن به حلال خوب است.

ایشان مقاله ای درباره رسول خدا ﷺ دارد که آقای خامنه ای^۶ در یکی از سخنرانهای خود درباره ویژگی های پیامبر با ذکر نام از آن استفاده کردند.^۷

عذرخواه

حاج آقا ابوالفضل به آقای بروجردی خیلی معتقد بود، منتهی اوایل برخی درباره حاج آقا ابوالفضل به آقای بروجردی گزارش منفی داده بودند که او توده ای است و با غلام یحیی و امثال او همکاری داشته است، لذا آقای بروجردی در ملاقاتی با حاج آقا ابوالفضل، برخورد تندی با وی می کند. بعد از آن جلسه آقای بروجردی متوجه می شود این گزارش اشتباه و برخلاف واقع بوده است، لذا کسی را می فرستد تا از حاج آقا ابوالفضل عذرخواهی کند.

(۲۲ ماه رمضان ۱۴۴۳، مشهد مقدس)

۵. الکافی (ط دارالحدیث)، ج ۱، ص ۳۲۸، ۱/۱۱۳.

۶. شهید مطهری در کتاب «وحی و نبوت» با نقل مطالبی از این مقاله این چنین از آن یاد کرده است: «آنچه در ذیل می آید، خلاصه ای است از سیر و خلق و خوی رسول اکرم ﷺ در اینجا مخصوصاً از مقاله علامه بزرگ معاصر آقای حاج سید ابوالفضل مجتهد زنجانی در جلد اول محمد خاتم پیامبران، نشر به مؤسسه اسلامی حسینیه ارشاد استفاده شده است، (مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲، ص ۲۵۲).

۷. رهبر معظم انقلاب حضرت آیه الله خامنه ای (دام ظلّه العالی).

۸. خطبه اول نماز جمعه تهران در تاریخ ۱۳۷۱/۲/۲۳. عبارت ایشان این است: «در کتاب های فراوانی هست راجع به نبی اکرم به طور متفرق راجع به اخلاق این بزرگوار، آنچه که من این جاذبه کردم از مقاله یکی از علمای جلیل مرحوم آیه الله آقای حاج سید ابوالفضل موسوی زنجانی که مقاله ای در همین خصوص نوشتند، از نوشته ایشان من استفاده کردم که جمع بندی شده و مختصر و خوب است».

من با خودم گفتم: بناتیشه و ماله دردست دارد و اگر کسی او را ببیند، با او کاری ندارد. هرکسی در شغل خود وسیله‌ای دارد که اگر اینجا او را ببینند، با او کاری ندارند. چه چیزی سبب چنین برخوردی شده است؟ دقت کردم چیزی جز این عامه منش‌آین توهین نیست. لذا می‌خواستم او را تأدیب کنم! (جمادی الآخره ۱۴۳۳)

ملاقات با شیخ محمد علی کاظمی
حاج آقا ابوالفضل زنجانی می‌گفت: نجف رفته. آقای آشیخ محمد علی کاظمی - صاحب تقریرات آقای نائینی - آمد و از بعضی از آقا زاده‌ها - که نامشان را ذکر نکرد - شکایت کرد که او را اذیت کرده‌اند. چون حاج آقا ابوالفضل بر تاریخ اسلام تسلط داشت، می‌گفت: من در جلسه‌ای که اشخاص برای دیدن آمده بودند، نقش منفی آقا زاده‌ها در ادوار مختلف تاریخ را بیان کردم.

(دهه آخر ربیع الآخر ۱۴۳۲)

توقع نابج
روزی حاج آقا ابوالفضل زنجانی می‌فرمود: فلان آقا توقع دارد همان جور که در دوره صفویه فلان آخوند، متنفذ و محترم بود و مردم در مقابلش خضوع داشتند، او هم همان گونه باشد ولی فکر نمی‌کند که در دوره صفویه اکثر مردم عوام و بی‌سواد بودند و ملایشان هم شخصیتی مثل شیخ بهایی بود. در دوره ما ملایشان شده‌اند من و مردم هم درس خوانده و باسواد شده‌اند. مردم سطحشان بالا رفته و برخی علماء سطحشان پایین آمده‌است. حالا اگر من توقع داشته باشم تحصیل کرده‌های امروز همان احترامی را که عوام

خاطره‌ای از سختی‌های روحانیست
یکی از رفقای ما به نام دکتر شهاب می‌گفت: یک روز در تهران دیدم آقای حاج آقا ابوالفضل زنجانی کنار خیابان منتظر ماشین است. توقف، و ایشان را سوار کردم. حاج آقا ابوالفضل که آن موقع بیرون بود، گفت: می‌خواهم جایی بروم و حدود سه ربع منتظر تا کسی هستم. حاج آقا ابوالفضل به تناسب این قضیه مطلبی را برای دکتر شهاب نقل کرده بود. گفت: پدرم مرحوم حاج سید محمد زنجانی نقل می‌کرد: ما نزد میرزای جلوه فلسفه می‌خواندیم. هیدجی - شاعر و حکیم معروف (م ۱۳۴۹) - هم با ما همدرس بود. من در مدرسه صدر حجره داشتم. حجره هیدجی در مسیر رفت و آمد من بود. هر وقت می‌خواستم بیرون بروم یا به حجره خودم بیایم، از جلو حجره آورد میشدم. روزی وقتی از جلو حجره آورد می‌شدم، صدای نفس نفس شنیدم. در حجره‌اش را زدم. هیدجی در حالی که نفس نفس میزد، در را باز کرد. پرسیدم: چه شده است؟ به عمامه‌اش اشاره کرد. عمامه‌اش را روی زمین گذاشته بود و مشغول تنبیه کردن آن بود! پرسیدم: چه شده؟ گفت: عادت داشتم صبحها بعد از نماز صبح قدم بزنم. داشتم از جلوشمس العماره رد می‌شدم که از داخل آنجا آمدند و گفتند: بعضی از مخدرات در اندرون شاه مسأله شرعی دارند و می‌خواهند بپرسند. داخل رفتم تا مسأله شرعی را پاسخ دهم. در اتاق منتظر شدم تا زنت شاه بیاید و سؤالش را بپرسد. در همین اثنا رئیس خدام آمد و همین که مرا در آنجا دید، با تندی گفت: بلند شو! بلند شو! اینجا در اندرون شاه چه کاری کنی؟ و با توهین مرا بیرون کرد.

۹. دکتر شهاب نقل می‌کرد: هیدجی در مدرسه صدر شهرات بود ولی من می‌دانم که بعداً قبیل و فاش در مدرسه سید نصرالدین حجره داشت. مدرسه سید نصرالدین اکثریت در خیابان واقع شد و فقط مزارسید نصرالدین و یکی دو تا از حجره‌های مدرسه باقی مانده است که حجره هیدجی هم یکی از آنهاست. (ش)

۱۰. تقریرات آشیخ محمد علی کاظمی با اینکه بسیار روان است ولی مثل منبری است که حد و حدود ندارد. اگر دقت کنید، بی‌فهمید گاهی اول آن با آخرش نمی‌سازد. به عنوان مثال مفاد برخی و عبارت آخری «های وی با اصل مطلب فرق دارد. (ش)



آن روز برای شیخ بهایی قائل بودند. برای من قائل باشند. توقع ناجبائی است. (دهه آخر ربیع الآخر ۱۴۳۲)

نوشته‌ای درباره دکتر شریعتی
از حاج آقا ابوالفضل زنجانی سؤال کردند که نظر شما درباره دکتر شریعتی چیست؟ ایشان جوابی نوشته که چاپ شده است. خیلی جواب زیبا و خواندنی‌ای است. تعابیر بسیار زیباست. البته ایشان به زیبایی از جواب دادن طفره رفته است و گفته است که خوب است اصلاً وارد این بحث نشویم.^{۱۱} (ربیع الآخر ۱۴۳۲)

۱۱. متن نوشته مرحوم حاج آقا ابوالفضل زنجانی این است:

بعد السلام والتحية. نامه گران مایه آن جناب به بیست مجبوعه و دکترا علی شریعتی از دیدگاه شخصیت‌ها سه روز پیش عزوّل بخشد. مرقوم داشته‌اید «باز در گوشه‌ای از مجامع آموزشی جامعه ما نواهایی با آهنگ جدیدی درید جلوه دادن اندیشه و افکار دگر بر گوش می‌رسد و در صدد تدوین و نشر دفتر دوم و از یک پیش دیگر از جامعه که آن تماماً نسل دانشگاهی و دانش‌پووهانند برآمد مایه و از این حقیر نظرخواهی نمودید. شاید بدین حقیقت توجه دارید که اشخاص سرشناس که در یک جامعه کسب شهرت می‌نمایند، گوی بر سریری نخته‌اند که یک پایه آن بردوش دستان استوار گشته و پایه دیگر بردوش دشمنان قرار گرفته است و طبعاً در میان جمع دوستان، افراد غالی و در خیل دشمنان، افراد ناصبی کم نیستند؛ آن می‌گوید: فلان، فرشته هدایت است باید به دامانش آویخت و این می‌گوید: دیو ضلالت است. از میدانش باید گرفت؛ و با جنجال که بر پا می‌نمایند مردم شخص پرست را سردرگم می‌کنند و اختلاف و گروهبندی را گسترش می‌دهند. در چنین بازار آشفته چگونه می‌توان متاع حقیقت را عرضه نمود؟ در این اوضاع و احوال به نظر سزاواران است ادب تربیتی قرآن مجید را که از قول موسی علیه السلام آمده است به کار بندیم. آنگاه که با سؤال تغت آیز مواجه می‌شود (قال فإبالی القرون الأولى) چون نمی‌خواست سخن از گذشتگان به میان آورد و در عصبانیت و لجاجت فرعون را تحریک بکند. فرمود: (علما عندی فی کتاب لا یضلل ربی ولا ینسی) گذشته‌ها را بهل و به حال حاضر بیرداز و هم شنیدید مولا امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) در گیر و دار جنگ در میان لشکریانی که با بعضی‌های شخص پرستانه و هواهای مختلف گردآمده بودند مواجه با پرسی از این گونه شد. نتوانست حقیقت را بیان کند و بدین بیت شعر تمثّل نمود:

استاد تفسیر
حاج آقا ابوالفضل استاد تفسیر من بودند. تابستانی به زنجان رفته. مرحوم حاج آقا ابوالفضل زنجانی در آن وقت زنجان بود. ایشان در فقه و اصول قوی بود ولی در تفسیر فوق العاده مسلط و بسیار با ذوق بود. وقتی بالای منبر می‌رفت، آیات قرآن را با ذوق و سلیقه عجیبی به هم مرتبط می‌کرد و در تفسیر شرات هم تاریخ و سیره نبوی و ائمه معصومین علیهم السلام را چنان بیان می‌کرد که برای ما تازگی داشت. از ایشان خواستم که برایم تفسیر بگویند. مدتی به تنهایی نزدشان تفسیر قرآن فراگرفتم و بعد به تبریز مسافرت کردم، وقتی برگشتم دیدم جمعیتی شده‌اند و حدود ده - بیست نفری در درس تفسیر شرکت می‌کنند. حاج آقا ابوالفضل فرمود: هر چه باشد: «من سنّ سنة حسنة أو سئیة» تو یایه گذاران هستی! بعدها به منزل ایشان در تهران رفته. دیدم اتاق پر است و جمعیت زیادی در درس تفسیر شرکت کرده‌اند. منتهی همه غیر روحانی و کلاهی بودند، البته کلاهی‌های درس خوانده‌ای که سابقه طلبگی داشتند. ایشان در آن جلسه این آیه را تفسیر می‌کرد: «ولتجدتهم أحرص الناس علی حیوة ومن الذین أشرکوا یؤذ أحدهم لویعترف سنة وما هو بمزحزحه من العذاب أن یعترف والله بصیر بما یعملون». حاج آقا ابوالفضل می‌فرمود: دانشمندان می‌گویند مطالب وقتی مستدل می‌شود که به یکی از اشکال اربعه قیاسهای منطقی برگردد و حجّیت اشکال اربعه به شکل اول است و

فَدَعَتْكَ نَهْأُ صَبِيحَ فِي حُجْرَاتِهِ
وَلَكِنْ حَبِيبًا مَا حَدِيثُ الرَّوَّاحِلِ

مگر ممکن بود در چنین بحرانی درباره شیخین اظهار نظر کرد؟ با تنقل بدین بیت، فکر سائل را متوجه حال حاضر و مسأله مبتلا به روز کرد که این طرف منم و آن طرف معاویه. خلاصه تصوّر نمی‌کنم تجدید مطلع و تدوین دفتر سوسمند باشد. والسلام علیکم ورحمته وبرکاته. ۶۳/۱۱/۱۸.

سید ابوالفضل موسوی زنجانی. (یادگاری ماندگار، ص ۱۸-۱۹)

زنجانی بروی نماز بخواند. حاج میرزا احمد پیرمرد روحانی خوبی بود که ساکن تهران و با حاج آقا ابوالفضل مرتبط بود. وقتی حاج آقا ابوالفضل از دنیا رفت، ما برای تشییع ایشان به تهران رفتیم. تشییع از منزلش به سمت بهشت زهرا بود. آقای حاج آقا رضا صدر هم بود. من منتظر بودم آقای حاج آقا رضا نماز بخواند و ما هم اقتدا کنیم. حاج آقا رضا هم نشسته بود که من نماز بخوانم. بعد فهمیدم حاج آقا ابوالفضل وصیت کرده است که آقای حاج میرزا احمد براو نماز بخواند، لذا او نماز خواند. حاج آقا رضا اقتدا نکرد، ولی من اقتدا کردم.^{۱۴} (۲۳ ماه رمضان ۱۴۳۳، مشهد مقدس)

باید به آن ارجاع شود تا انتاج در قالب شکل اول حاصل شود و حجتی شکل اول با فطره است. پس «فطره» اصل اصیل اولی است. برای همین است که قرآن به امور فطری استدلال می کند.

در باره یهود خداوند به امری فطری استدلال می کند و می فرماید: ﴿قُلْ إِن كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمْنُوا الْوَيْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَلَنْ يَتَمَتَّوهَ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾^{۱۵}، عاشق می خواهد زودتر به وصال معشوقش برسد، شما که مدعی هستید آخرت «خالصه» و در پست مال ماست، پس باید عجله کنید و آرزوی مرگ کنید تا زودتر به آن برسید. در حالی که شما از همه مردم جهان حریضتر به دنیا هستید. پس معلوم می شود خودتان این حرف را قبول ندارید.

مرحوم حاج آقا ابوالفضل می فرمود: در آیه، زندگی یهود با تعبیر «على الحياة» ذکر نشده، بلکه تعبیر آیه «على حیاة» است و به صورت نکره و با تحقیر از آن یاد شده است؛ یعنی زندگی آن ها زندگی نیست بلکه حیاتی است که امانت همه فضائل است نه زندگی علی وجه الاطلاق. آن زندگی ای که همه فضائل در آن مرده باشد، زندگی نیست.

یکی از چیزهایی که خیلی اسباب تأثر شد، این بود که می فرمود: من در نصف قرآن سیر کردم و کشف المطالب قرآن را نوشتم و آیات مربوط به ده هزار موضوع قرآنی را استخراج کردم و به کسی دادم که آن را چاپ کند ولی نفهمیدم آن را چه کرد! (رجب ۱۴۳۲)

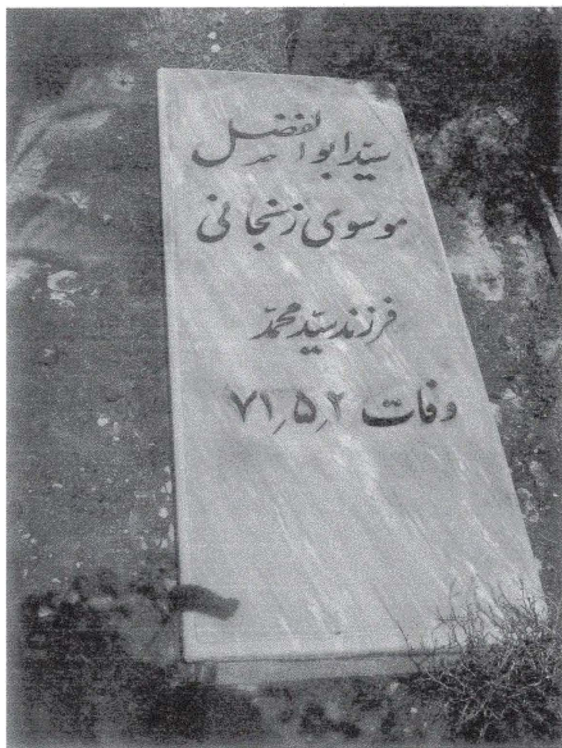
تشییع جنازه و غسل
آقای حاج آقا ابوالفضل وصیت کرده بود حاج میرزا احمد

۱۴. وقتی دکتر شهاب از دنیا رفت، می خواستند وی را در مقبره ابن بابویه در شهرری دفن کنند. من برای تشییع وی از قم به شهرری رفتم. آقای حاج میرزا احمد هم آنجا بود. حاج میرزا احمد در آن موقع جشش نمی دید. موقع نماز من به حاج میرزا احمد تعارف کردم او نماز را بخواند. او گفت: وقتی نزد من آمدند، من شرط کردم اگر فلانی (یعنی این جانب) امامت می کند، من می آیم و اکنون من آمدم که نماز را به شما اقتدا کنم. لذا آن نماز را من خواندم و حاج میرزا احمد اقتدا کرد.

حاج میرزا احمد نسبت خوشنودنی خیلی دوری هم با حاج آقای والد-ظاهر از طرف همسر- داشت. (ش)



برگرفته از کتاب: یادگاری ماندگار، شرح احوال و مجموعه آثار مرحوم آیه الله سید ابوالفضل موسوی زنجانی، به کوشش جعفر ریژوم.



پس از ۹۲ سال زندگی زاهدانه، عاقبت در قبرستان بی بی سکنه کرج ماوا گرفت و بنا به وصیت آن مرحوم بدون هیچ گونه القاب اعتباری دنیایی حک شده بر سنگ قبر او. عاش سید او مات سعیدا.